

کتاب وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری، به‌کوشش سعیدی سیرجانی، نشر پیکان، تهران، چاپ سوم، سال انتشار ۱۳۳۶ می‌باشد.

این کتاب در ۷۹۵ صفحه به‌انضمام سسی و دو صفحه مقدمه از سعیدی سیرجانی به‌چاپ رسیده است. وقایع هیجده سال از ولایات جنوبی ایران را از سال ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۴ میلادی (۱۲۶۴ تا ۱۲۸۲ خورشیدی) را در بر دارد. «یکی از امتیازات ارجمند این کتاب این است که منبع پر فیضی است برای محققان علوم اجتماعی و پژوهنگانی که در کار شناخت روحیهٔ ملی ایرانیان دستی دارند، چه، در این گزارش‌ها به‌صراحت می‌توان به‌عکس‌العمل مردم پی برد در برابر اعمال حاکمانی که سلیقه‌های مختلف دارند و روش‌ها و اغراض گوناگون.» (ص بیست و چهار)

این کتاب که توسط خفیه‌نویسان انگلیسی به‌نگارش درآمده است، بازتاب‌دهندهٔ اتفاقاتی است که برای مردم عادی حادث شده است. گرچه هدف نویسندگان این کتاب، تحکیم مواضع استعماری انگلیس است ولی از آن‌جایی که رویدادهای مردم را به‌دقت به‌ثبت رسانده‌اند، حائز اهمیت فراوانی است. ما در طول تاریخ کشورمان کمتر کتابی داریم که بدین دقت به وقایع و حوادث و زندگی روزمرهٔ مردمان این دیار پرداخته باشد. به‌همین لحاظ این کتاب می‌تواند منبع و ماخذ بسیار ارزشمندی باشد برای کسانی که در کار تحقیق تاریخ و فرهنگ مردم عزیزمان هستند.

ای کاش از این گونه کتاب‌ها برای کل تاریخ کشورمان در دست داشتیم تا از گوشه‌ها و زوایای زندگی نیاکان‌مان آگاهی بیشتری کسب می‌کردیم. آن‌چه که در این‌جا آورده می‌شود، مطالبی است که صرفاً مربوط به‌مردم اصطهبانات (استهبان) است. بدون هیچ کم و کاستی یا افزایی عیناً نقل شده است.

نکته‌ای که لازم است به‌عرض برسانم این‌که نام «استهبان» تا اول آبان‌ماه ۱۳۵۳ «اصطهبانات» بود و در همین تاریخ بنا به‌پیشنهاد جمشید آموزگار که زاده استهبان بود به‌هیات دولت، به‌همان نام قبل از اسلام برگردانده شد.

نویسندگان کتاب، معمولاً گزارش خودشان را با این ترکیب «دیگر آن‌که…» آغاز می‌کرده‌اند

دیگر آن‌که میرزاچراغعلی بهارلو از اصطهبانات رفته است به داراب و نصرالله‌خان که اعدی عدو است با ایل خود اقبال چند ده از دهات داراب را چاپید و رفت به لارستان، اما کم‌کم طایفه از او جدا شده آمده‌اند نزد میرزاچراغعلی. (از تاریخ غره ماه محرم سنهٔ ۱۲۹۱)، (ص ۴)

دیگر آن‌که از قرار اخبار طایفهٔ عرب که به سمت کرمان رفته بودند همه را آدم قوام‌الملک رجعت به نیریز داده است و در آن‌جا مشغول قرار و مدار عمل مالیاتی آن‌ها محمدرضاخان حکمران نیریز و اصطهبانات می‌باشد. طایفهٔ کطی و بنی‌عبداللهی که در فسا و سروستان و خفر هستند هم میرزاچراغعلی بهارلو را قوام‌الملک با صد نفر سوار مأمور نموده که برود آن‌جاها و تمام آن‌ها را بکوباند به داراب و نیریز تا این‌که خود قوام‌الملک روانه شود. (از ۲۸ جمادی‌الاولی تا ۲۹ جمادی‌الثانیه ۱۲۹۱ قمری)، (ص ۱۲)

دیگر آن‌که از قرار اخبار قوام‌الملک هشتاد نفر سوار می‌فرستد در خیر اصطهبانات و آقابزرگ اصطهباناتی را برداشته می‌برند داراب. مراتب را به سماع نواب والا رسانیدند. نواب والا چند نفر سوار مأمور فرمودند که بروند نزد قوام‌الملک و آقابزرگ را حکما مستخلص نموده ببرند درمحل زراعت او

روزنه

● پنجشنبه ۲۱ دی ۱۳۹۶ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۳۹ Jan 11, 2018 سال بیست و سوم شماره ۶۲۵۶ ●

استهبان در وقایع اتفاقیه

گردآورنده: محمدرضا آل ابراهیم



ایل‌خانی و حاجی نصرالله‌خان ایل بیگی خلمت پوشیدند، تا روز هفدهم شوال می‌روند به سرحد. (رمضان ۱۳۰۳)،(ص۳۴۲)

دیگر آن‌که در اصطهبانات مجدداً نزاع بزرگی میانهُ دو طایفه افتاده که از طرفین چند نفر کشته شده، اکنون حکومت نواب اسدالله تفنگدارباشی را مأمور کرده‌اند که برود میرزاابوالرحیم ضابط آن‌جا را به‌شیراز بفرستد و خود در آن‌جا موقتاً بماند و نظم آن‌جا را بدهد و باقی مالیات دیوان را وصول نماید. (ربیع‌الاول ۱۳۰۳)، (ص ۲۵۴)

دیگر آن‌که اهل اصطهبانات از ابوالقاسم‌خان همشیرزادهٔ جناب صاحب‌دیوان که پارسال ضابط آن‌جا بود شکایت دارند، عجلاناً مشارالیه از ضابطی آن‌ها معزول گردید. (ربیع‌الثانی ۱۳۰۳)، (ص ۲۵۵)

دیگر آن‌که قبل از حرکت جناب صاحب‌دیوان برای بعضی جاها ضابط و عامل تعیین کردند. از آن قبیل احمدمیرزای میرآخور نواب جلال‌الدوله را ضابط اصطهبانات کردند. (رجب ۱۳۰۳)، (ص ۲۶۰)

دیگر آن‌که نواب احمد میرزا که به‌حکومت اصطهبانات رفته بود، اهل اصطهبانات مشارالیه را جواب کرده‌اند، آدم‌های او را زده‌اند مخصوصاً پسر ملاحسین مباشر آن‌جا این حرکات را کرده است. خود ملاحسین در شیراز بود. قوام‌الملک ملاحسین را خواست بگیرد، رفت سر طولیه حبیب‌الله‌خان

دیگر آن‌که ابوالقاسم‌خان حاکم اصطهبانات قریب سه هزار تومانی به حضرات اصطهباناتی اجحاف و زیادتی نموده جمعی از اهل اصطهبانات به شیراز آمده و در مسجد حاجی نصیر الملک بست نشسته‌اند که به حقیقت رسیدگی شود. دیگر آن‌که حضرات اصطهباناتی که از ابوالقاسم‌خان حاکم پارسالهٔ خود به شکایت آمده بودند که اجحاف و تعدی به آن‌ها کرده بوده او را امساله از حکومت آن‌جا معزول کردند. حکومت حکم کرده هر چه قسم بخورند که ابوالقاسم‌خان تعدی به آن‌ها کرده است از عهده برآید.

پسرش بست. فرستاد از سر طولیهٔ پسرش او را گرفته حبس کردند تا حکم از اسفهان برسد. (رجب ۱۳۰۳)،(ص۲۶۱)

دیگر آن‌که از اصطهبانات خبر رسیده که اهل اصطهبانات آدم قوام‌الملک را کشته‌اند. نواب احمدمیرزا که حاکم آن‌جاست دو نفر اشرار آن‌جا را گرفته، یکی را شکم پاره کرده و یکی طناب انداختند، حال محض رسیدگی این فقرات، فرمایشی نواب والا جلال‌الدوله مأمور شده که برود اصطهبانات، اشرار را بگیرد. در اصطهبانات زیاد ممشوش است. اهل آن‌جا دو فرقه شده‌اند، فرقه‌ای حاکم را می‌خواهند، فرقهٔ دیگر حاکم را جواب می‌کنند. شب و روز نزاع است، تا به حال چندین نفر کشته شده‌اند. (رجب ۱۳۰۳)،(ص۲۶۱)

دیگر آن‌که اهل اصطهبانات دو نفر از آدم‌های قوام‌الملک را کشته بودند و دو نفر از آن‌ها را ضابط آن‌جا کشته بود. چون اغتشاش زیاد در آن‌جا پیدا شده بود، تلگراف بهجناب صاحب‌دیوان کردند، ایشان هم به‌حضرت والا ظل‌السلطان عرض کرده بودند. حکم تلگرافی به قوام‌الملک شد که سوار بفرستد اصطهبانات را بچاپند و اشرار را بگیرند و عیال آن‌ها را اسیر کرده به‌شیراز بیاورند. قوام‌الملک هم بقتر پانصد ششصد سوار و پیاده فرستاد. این خبر به‌اهالی اصطهبانات می‌رسد، هر کس قوه فرار داشته در کوه و بیابان فرار می‌کند بعضی‌ها که خود را حامی ضابط قرار داده بودند می‌مانند. از قراری که خبر رسیده از اشخاصی که فرار کرده‌اند بقدر ده دوازده طفل از تشنگی مُرده‌اند. اهالی اصطهبانات به حاجی سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری که یکی از ملاحای شیراز است کاغذ می‌نویسند که حمایتی به‌آن‌ها بکنند. منشارالیه هم جمعیت زیادی بقدر هزار نفر جمع می‌کند و می‌رود در تلگراف‌خانه که تلگراف کند به‌اعلیحضرت همایونی یا بهحضرت والا ظل‌السلطان که قراری در کار اصطهبانات بگذارد. ابوالقاسم‌خان سرتیپ تلگرافخانه، محض تملق از حکومت، تلگراف نکرده، نواب والا جلال‌الدوله مطلع می‌شود. ملاباشی خود را می‌فرستد حاجی سیدعلی‌اکبر را می‌برند قدری مهربانی می‌کنند تا این‌که مشارالیه را از صرف تلگراف کردن می‌اندازد. قرار می‌گذارند که عمل اصطهبانات را به‌قسمی که مشارالیه میل دارد تمام نماید، مردم هم از تلگرافخانه می‌روند. نواب جلال‌الدوله تلگراف بهجناب صاحب‌دیوان کرده، جوابی هنوز نرسیده. (شعبان ۱۳۰۳)، (ص ۲۶۲)
دیگر آن‌که قوام‌الملک در داراب یک نفر از اهل اصطهبانات را کشته است چون‌که قاتل یکی از آدم‌های مشارالیه بوده است و تا دهم این ماه وارد شیراز نخواهد شد. (از ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۴ مطابق ۱۶ مارچ ۱۸۸۷)، (ص ۲۸۳)

دیگر آن‌که حاجی میرزاحمدرضا اصطهباناتی که از اعیان اصطهبانات بود در منزل خودش او را کشته‌اند، از قرار مذکور بهدستور میرزاابوالرحیم حاکم اصطهبانات بوده است. (از غرهٔ محرم ۱۳۰۵ مطابق ۱۹ سپتمبر ۱۸۸۷)، (ص ۲۹۷)

دیگر آن‌که قاتل حاجی میرزاحمدرضا اصطهباناتی و میرزاابوالرحیم

فتح‌علی‌خان نیریزی گرفته همراه شصت نفر تفنگچی از اصطهبانات به شهر فرستاده، بعد از دو روز به‌حکم حکومت میرزاابوالرحیم را طناب کردند و قاتل را سر بریدند. (از ۲۳ محرم ۱۳۰۵ تا ۱۱ اکتوبر ۱۸۸۷)، (ص ۲۹۹)

تصویری از یک چشمه در استان فارس، که در اطراف شهر استهبان واقع شده است.

این چند روز هوا بسیار مختلف است، اغلب روزها روز و شب تمام ابر است، رعد و برق زیاد می‌شود، اغلب روزها باران می‌آمد، بارانی که شب عاشارا آمد در اغلب جاها خرابی کرده است، در اصطهبانات سیل زیاد آمده دور محلهٔ آن‌جا را آب برده است. در آباده مجدداً قنوت آن‌جا را خراب کرده است. (از ۱۴ محرم ۱۳۱۲ مطابق ۱۸ جولای ۱۸۹۴)، (ص ۴۵۰)

دیگر آن‌که موبدالملک برادرزادهٔ جناب صاحب‌دیوان که لارستان و اصطهبانات و کازرون با او بود در طهران فوت شده. از قرار مذکور بهپنهان را از عین‌الملک گرفته به خود منتصرالملک در چهل و نه هزار تومان داده‌اند، لار و سبعه و جویم و بیدشهر را به نواب عین‌الملک داده‌اند کازرون را هم به‌یکی از پسران دیگر سرکار والا رکن‌الدوله داده‌اند، اصطهبانات را خود مستشارالملک بهجهت بستگان خود برداشته است، از قرار مذکور قریب ده دوازده هزار تومان مرحوم موبدالملک به‌توسط شیخ‌آقا پسر امام جمعه که داماد اوست از ابواب‌جمعی که به او واگذار بوده گرفته است. (از ۱۴ صفر ۱۳۱۲ مطابق ۱۶ اگست ۱۸۹۴)، (ص ۴۶۳)

دیگر آن‌که باران خیلی خرابی به‌همه‌جا رسانیده است، آباده را که خیلی خراب کرده، در اصطهبانات هم خرابی کلی رسانیده است. (از ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۱۲ مطابق ۱۷ نوامبر ۱۸۹۴)، (ص ۴۷۳)

دیگر آن‌که میرزاحمده‌قلی‌خان داماد مستشارالملک که در شیراز مانده و حاکم اصطهبانات است مأمور شده که برود در قشقائی بهجهت وصول مالیات و گرفتن تنخواه منهویهٔ خارجه و داخله این دو روزه خواهد رفت. (از ۷ صفر ۱۳۱۴ مطابق ۸ جولای ۱۸۹۶)، (ص ۵۱۱)

دیگر آن‌که اهالی فسا به ضابط خود که حاجی مسعودالدوله باشد شوریده‌اند بیشتر رؤسای آن‌ها رفته‌اند در اصطهبانات بست نشسته‌اند و بعضی دیگر در خود فسا در امامزادهٔ مشهور به شاهزاده قاسم بست نشستند، حکومت هم حاجی مسعودالدوله را احضار به‌شیراز نمودند. از قراری که معین شده خیلی اجحاف و تعدی و بدسلوکی به‌آن‌ها کرده، از قرار مذکور مالیات خبازی و قصابی که پارسال از دولت معاف ابدی شده امساله به جبر و تعدی از آن‌ها گرفته است. (از ۱۹ محرم ۱۳۱۵ مطابق ۲۰ جون ۱۸۹۷)، (ص ۵۲۸)

دیگر آن‌که در اصطهبانات نایب‌الحکومهٔ آن‌جا مقصری را خواسته بگیرد، سربازان مأمور آن‌جا را فرستاده که مقصر را بگیرند، اهل شهر به‌حمایت مقصر سربازان را می‌خواستند بکشند، سربازان فرار کرده پناه به‌خانهٔ یکی از اهالی اصطهبانات می‌برند. اهل شهر دور خانهٔ آن شخص را احاطه کرده می‌خواستند خانهٔ او را غارت کنند که قاصدی از آن‌جا مجعلاً به‌شیراز فرستاده تا به‌حکومت اطلاع بدهد، بعد از آمدن قاصد دیگر خبری از آن‌جا نرسیده که بر سر صاحب‌خانه و سربازان چه آمده است. (از ۲۹ محرم ۱۳۱۷ مطابق ۸ جون ۱۸۹۹)، (ص ۵۳۳)

دیگر آن‌که در اصطهبانات نایب‌الحکومه را که از جانب فتح‌الملک بود زدند بیرون کردند. از طرف حکومت اصغرمیرزا که از هم‌راهان حکومت بود به اصطهبانات فرستاده شد، او را هم گرفته انواع بی‌احترامی نسبت به مشارالیه کرده‌اند و مشارالیه را حبس نمودند. از قرار مذکور چهار هزار تومان باقی اصطهبانات است. (از غرهٔ محرم ۱۳۱۷ مطابق ۱۱ می ۱۸۹۹)، (ص ۵۹۴)

دیگر آن‌که در ممسنی حسینقلی‌خان کلانتر ممسنی یک‌نفر از کلانتران دیگر را کشته است. بسیار مغشوش است آن‌جا. هشت هزار تومان تاکنون باقی در محل است. امسال نوروزی‌ها سه محل را برداشتنند فسا و ممسنی و اصطهبانات. هر سه محل مغشوش و بی‌نظم و مبلغ کلی در محل باقی است. فسا که به‌آن طریق اغتشاش انداختند، این دو محل دیگر هم در ممسنی تا به‌حال قریب صدای هفتاد نفر آدم کشته شده و در اصطهبانات هم اغتشاش کلی است، حکومت هم قوهٔ نظم ندارد. (۱۶ رمضان‌المبارک ۱۳۱۷ مطابق با ۱۸ جنوری ۱۹۰۰)، (ص ۵۹۴)

دیگر آن‌که در اصطهبانات همین‌طور خیلی اغتشاش است با وجود این‌که مظفر نظام توب به‌شهر بسته و اغلب جاها را خراب کرده و قریب سی چهل نفر هم کشته شده است باز آرام نگرفته است. (چهارشنبه ۱۳ شوال‌المکرم ۱۳۱۷ مطابق با ۱۴ فبروری ۱۹۰۰)،(ص۵۹۷)
دیگر آن‌که اهل اصطهبانات تمام به‌شیراز آمده و در تلگرافخانه بست نشسته‌اند، شکایت از مظفر نظام که از جانب جناب نظام‌الملک مأمور شده به اصطهبانات رفته بود دارند که خیلی ضرر و خسارت به‌آن‌ها وارد آورده و اغلب خانه‌های آن‌ها را خراب کرده و چاپیده است. (از ۵ ذیحجه ۱۳۱۷ مطابق با ۵ اپریل ۱۹۰۰)، (ص ۶۰۴)
دیگر آن‌که اهل اصطهبانات محض خسارت فوق‌العاده‌ای که پارسال به‌آن‌ها وارد شده تماماً به‌شیراز آمده و در مسجد نو بست نشسته‌اند، شکایت از فتح‌الملک که حاکم آن‌ها بوده و خیلی اجحاف و تعدی به‌آن‌ها کرده‌است دارند، و نیز شکایت از مظفر نظام که از جانب جناب نظام‌الملک مأمور شده به اصطهبانات رفته و اغلب خانه‌های آن‌ها را خراب کرده و مالیاتی ضرر به‌آن‌ها رسانیده است. خیلی شلوغ در مسجد نو می‌کنند، متصل فریاد باعلی می‌کنند، شب‌ها از صدای خرابی فریاد آن‌ها خانه‌های اطراف مسجدِ باعلی می‌کنند، شب‌ها از صدای خرابی فریاد آن‌ها خانه‌های اطراف مسجدِ

این کتاب که توسط خفیه‌نویسان انگلیسی به‌نگارش درآمده است، بازتاب‌دهندهٔ اتفاقاتی است که برای مردم عادی حادث شده است. گرچه هدف نویسندگان این کتاب، تحکیم مواضع استعماری انگلیس است ولی از آن‌جایی که رویدادهای مردم را به‌دقت به‌ثبت رسانده‌اند، حائز اهمیت فراوانی است. ما در طول تاریخ کشورمان کمتر کتابی داریم که بدین دقت به وقایع و حوادث و زندگی روزمرهٔ مردمان این دیار پرداخته باشد. به‌همین لحاظ این کتاب می‌تواند منبع و ماخذ بسیار ارزشمندی باشد برای کسانی که در کار تحقیق تاریخ و فرهنگ مردم عزیزمان هستند.

نو عاجز و متذیند، مخصوصاً دو شب قبل رفته بودند روی بام مسجد و فریاد می‌زدند، خانهٔ میرزاغیاث طبیب چسبیده به‌دیوار مسجد است، پسر میرزا غیاث می‌آید روی بام به‌آن‌ها می‌گوید چه خبر است چرا آن قدر فریاد می‌زنید و نمی‌گذارید مردم بخوابند؟ اصطهباناتی‌ها به‌خیال آن‌که از بستگان فتح‌الملک است که آن‌ها را ممانعت می‌کند او را تکب زیاد زده و با شش پَر به‌سرش زده‌اند که مُشرف به‌موت است. (از ۳ محرم ۱۳۱۸ مطابق با ۳ می ۱۹۰۰)، (ص ۶۱۰)

حضرات عرب خیلی زدی می‌کنند، از آن جمله ششصد تومان مالیات نیریز را که از یکی از توابات نیریز می‌آورده‌اند دو نفر عرب با تفنگ مارتین می‌ریزند یک نفر را مقتول می‌کنند و ششصد تومان را می‌برند و نیز دو نفر نیریزی یکی سواره و دیگری پیاده هر کدام با تفنگ مارتین از خیر به نیریز می‌رفته‌اند، در عرض راه چند نفر عرب به آن‌ها می‌رسند، اول می‌خواستند تفنگ‌های آن‌ها را بگیرند، آن یک نفر پیاده تفنگ خود را به آن سوارها می‌دهد که سواره تفنگ‌ها را برداشته برود بلکه از دست سارقین (جان) سالم کند، سارقین با گلوله آن سوار را می‌زند که سرِ تیر فوت می‌شود، تفنگ‌ها را برداشته می‌روند.

آن یک نفر پیاده می‌رود به حاکم نرِیز اظهار می‌کند، حاکم نرِیز می‌فرستد رد سارقین را برداشته معلوم می‌کنند که از چه طایفه‌ای بوده‌اند، سوار و تفنگچی می‌فرستد آن‌ها را بگیرند، سارقین فرار کرده می‌روند در پیرمراد که امامزاده‌ایست در اصطهبانات در آن‌جا بست می‌شینند. حاکم نیریز می‌فرستد اهل و عیال آن‌ها را اسیر کرده می‌آورند و به‌حاکم فارس اطلاع می‌دهد. (دوشنبه ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۱ مطابق با دهم ماه اگست ۱۹۰۳)، (ص ۷۱۳)

^[1] این کتاب که بدین دقت به وقایع و حوادث و زندگی روزمرهٔ مردمان این دیار پرداخته باشد